

افول اجتماع در ایران: روایتی گاهشماری (کرونولوژیک)

شواهد موجود حکایت از تحولی بنیادین در ارکان روابط اجتماعی و فضای فرهنگی جامعه ایرانی در دهه‌های گذشته می‌کند. در این مقاله با استفاده از روش تحقیق اسنادی، داده‌های موجود - آمارهای رسمی، نتایج تحقیقات و اطلاعاتی از صورتهای فرهنگی مثل شعر و خاطرات - را مبنای تحلیل قرار داده‌ایم. در این مقاله تلاش کرده‌ایم تا زمان آن تحول بنیادین را از خلال اطلاعات موجود دریابیم. بر اساس یافته‌های ارائه شده در این مقاله، معتقدیم که چنین تحولی در فاصله یک و نیم تا دو دهه‌ای روی داده است که از نیمه دهه ۱۳۶۰ آغاز می‌شود و تا اواسط دهه ۱۳۸۰ ادامه می‌یابد. شناختن روندهای فوق از این جهت اهمیت دارد که بیشتر مباحثی که در دهه‌های اخیر در مورد تحولات ایران صورت گرفته، مستقیم و غیرمستقیم، به موضوعات سیاسی و دولت ربط داده شده‌اند و آنچه در این مطالعات و بحثها مورد غفلت قرار گرفته تحول بنیادین و گسترده‌ای است که در لایه‌های زیرین جامعه در جریان بوده است. ما این تحول را «افول اجتماع» نامیده‌ایم. به‌طور خلاصه مضمون عمده این تحول را می‌توان تضعیف شدید بنیادهای حیات اخلاقی و از دست رفتن پیوندهای اجتماعی‌ای دانست که ستونهای مختلف جامعه را در کنار هم برپا نگاه می‌دارند و یا می‌توان آنها را به ملاتی تشبیه کرد که سنگها و آجرهای بنای اجتماعی را به هم متصل نگاه می‌دارد و یا به روغنی که موجب ادامه کارکرد روان چرخ‌فندهای ماشین اجتماع است. این تحول، پیکره اجتماع را از درون متحول کرده و هویت متفاوتی به جامعه ایرانی داده است؛ اما به دلیل آن‌که این تحول به مدتی طولانی و در زیرپوست جامعه در جریان بوده است به آسانی به چشم نیامده است.

۱. عبدالمحمد کاظمی پور
دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه کلگری،
کلگری، کانادا.

۲. محسن گودرزی
دکتر جامعه‌شناس، تهران، ایران.
(نویسنده مسئول)

<mgoodarzi@gmail.com>


واژه‌های کلیدی:


اجتماع، سرمایه اجتماعی، حیات
انجمنی، اعتماد

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۳

The decline of community in Iran: A chronological story

▶ 1- **Abdolmohammad Kazemipur** 
Ph.D in Sociology,
University of Calgary,
Calgary, Canada.

▶ 2- **Mohsen Goodarzi** 
Ph.D. in Sociology, Tehran,
Iran. (Corresponding Author)
<mgoodarzi@gmail.com>

The empirical data show a fundamental transformation in the fabric of the Iranian society in recent decades. The essence of this transformation is what we have called the “decline of community”, also labelled as the ‘depletion of social capital’, referring to the loss of social ties and the erosion of moral life which hold members of society together. In this article, drawing on a large volume of statistics, of different types and from different sources, we have traced the timing of this great transformation. Those data point to a period of about two decades – between mid-1980s and mid-2000s – in which various social indicators have shown a major shift of direction. Understanding this transformation is particularly important because most of the public debates and discourses about changes in Iran have been heavily focused on, and revolving around, political and state-related issues, ignoring the changes in the deeper and less readily visible layers of societal life and collective conscience. As we have discussed elsewhere, such a transformation is likely to impact all other aspects of life and the society’s mode of operation; hence, any analysis of social trends and any suggestions for social reform in Iran need to take this transformation into account.

Keywords:

community, social trust,
social capital,
civic community

Received: 2022/04/10

Accepted: 2022/05/13

مقدمه

در نیمه قرن نوزدهم میلادی یک دیپلمات فرانسوی به نام آلکسی دو توکویل سفری چندماهه به آمریکا داشت، کشوری که در آن زمان تنها نیم قرن از پیدایشش می گذشت. در پایان آن سفر توکویل مشاهدات خود را در کتابی دو جلدی تحت عنوان دموکراسی در آمریکا به رشته تحریر درآورد؛ کتابی که بعدها به عنوان یکی از بهترین کتابهای موجود هم برای شناخت دموکراسی و هم برای شناخت آمریکا توصیف شد. توکویل سعی داشت تا در این کتاب پنجره‌ای در مقابل هم قاره‌ایها و هموطنان فرانسوی خود بگشاید به روی جامعه و تجربه جدیدی که در آمریکای شمالی در حال پیدایش و نشو و نما بود و لذا در جای جای کتاب به مقایسه میان آمریکا و اروپا (و به طور خاص، فرانسه) پرداخت. یکی از مشاهدات وی درباره چیزی بود که شاید بتوان آن را «حیات انجمنی» نام گذاشت؛ او در این باره نوشت:

«آمریکاییها از هر سن و سالی، در هر شرایطی و با هر گرایشی، یکسره در کار تشکیل انجمن هستند. آن هم نه فقط انجمنهای تجاری و یا تولیدی که در آن همه کمابیش مشارکت می کنند، بلکه هزاران نوع دیگر که شامل انجمنهای مذهبی، اخلاقی، جدی، ناقص، کلی، اختصاصی، خرد و کلان می شوند. آمریکاییها برای هر کاری انجمنی می سازند: برای سرگرمی، برای ساختن مدارس مذهبی، برای بنای هتل و متل، برای بنای کلیساها، برای انتشار کتاب، برای فرستادن هیئتهای تبشیری به مدارس مختلف و بالآخره برای ساختن بیمارستان، زندان، و مدرسه... در همه جاها و کارهایی که مثلا در فرانسه حکومت در رأس آن حضور دارد و یا در انگلیس یک فرد عالی مقام کار را می گرداند، در آمریکا به طور قطع یک انجمن می بینید.» (توکویل، ۱۹۵۶)

توکویل این حیات پرنشاط انجمنی را یک ویژگی سطحی و بی‌اهمیت نمی‌دید، بلکه آن را به مفاهیم بنیادینی نظیر دموکراسی، برابری و آزادی ربط می‌داد و می‌گفت که با گسترش برابری در جوامع مدرن قدرت میان همه شهروندها توزیع می‌شود و لذا هریک از آنها به میزان ناچیزی از این قدرت برخوردار می‌گردد. این قدرتهای کوچک تنها در صورتی که بتوانند در انجمنها کنار هم گرد آیند می‌توانند از حق آزادی خود برای اعمال نفوذ بر روند کلی جامعه برخوردار شوند؛ و در غیر این صورت، «هرچه که شهروندها ضعیف‌تر و کم‌صلاحیت‌تر شوند، دولتها باید قوی‌تر شوند تا جامعه بتواند کاری را که افراد قادر به انجام آن نیستند به انجام برساند» (توکویل، ۱۹۵۶). به‌عنوان مثال، او به یک جنبش ضد مصرف مشروبات الکلی در آمریکا اشاره می‌کند که طی آن صد هزار نفر به‌صورت مشترک و با اعلامی همگانی تصمیم خود را به عدم مصرف مشروبات الکلی ابراز داشته بودند؛ و می‌افزاید که «اگر این کار قرار بود در فرانسه انجام شود، هر یک از آن صد هزار نفر به‌صورت تک‌تک و جداگانه از دولت می‌خواستند و به او این قدرت را می‌دادند تا مراقب میکده‌ها باشد». پس از بیان این نکات و این تفاوتها، توکویل نتیجه می‌گیرد که «به نظر من، هیچ‌چیز بیشتر از این پدیده انجمنهای فکری و اخلاقی [علاوه بر انجمنهای سیاسی و صنعتی] در آمریکا شایسته توجه ما نیست... در جوامع دموکراتیک این علم تشکیل انجمنها مادر همه علوم است... اگر مردمی بخواهند که متمدن بشوند یا متمدن بمانند، باید در کنار گسترش برابری، هنر گرد هم آمدن در انجمنها را نیز رشد و ارتقا دهند».

کمی بیش از یک قرن بعد، اما نشانه‌هایی ظهور کرد مبنی بر این که آمریکا در حال از دست دادن این ویژگی منحصر به فرد خود بود. در سالهای پایانی قرن بیستم رابرت پاتنام، استاد بنام در دانشگاه هاروارد، کتابی منتشر کرد به نام بولینگ تک نفره (پاتنام، ۲۰۰۰) که در آن با استفاده از داده‌هایی وسیع و متنوع نشان می‌داد که آن نشاط انجمنی مورد اشاره توکویل (که پاتنام آن را سرمایه اجتماعی نامید) از دهه ۱۹۶۰ به بعد در حال افول بوده است: «در

سالهای اخیر افراد دست‌اندرکار علوم اجتماعی در مورد تغییر ماهیت جامعه آمریکا به لحاظ آنچه آن را مفهوم سرمایه اجتماعی می‌نامند مرتباً ابراز نگرانی می‌کنند. پاتنام ریشه این نگرانی را در این می‌داند که «طی سه دهه آخر قرن بیستم حجم زیادی از سرمایه اجتماعی آمریکا از دست‌رفته و «دچار فرسایش» گردیده است. این فرسایش سرمایه اجتماعی، به نظر پاتنام، تقریباً بر همه زمینه‌هایی که از طریق آن افراد جداجدا به جمعی بزرگ‌تر تعلق می‌گرفتند و بخشی از آن می‌شدند - یعنی همان چیزی که توکویل بر آن به‌عنوان امتیاز آمریکا بر اروپا تأکید می‌کرد - تأثیر منفی گذارده و روندهای نزولی مستمری ایجاد کرده است. یکی از نمودارهایی که پاتنام در کتابش ارائه کرده است نشان می‌دهد که جامعه آمریکا از حدود دهه ۱۹۶۰ به بعد در دست‌کم ۸ مورد از شاخصهای مربوط به سرمایه اجتماعی شاهد افولی مستمر بوده است، مثلاً در شرکت در انتخابات، خواندن روزنامه، اعتماد عمومی، مشارکت در فعالیتهای داوطلبانه، عضویت در انجمنها، علاقه به دنبال کردن مسائل سیاسی روز، رفتن به کلیسا و رفتن به باشگاههای مختلف.

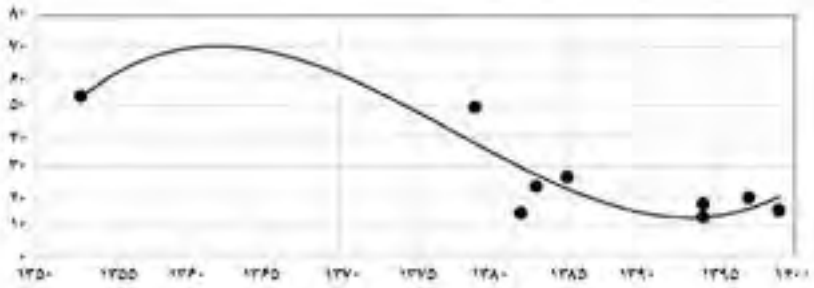
اطلاع از چنین تحول چشمگیری برای آنهایی که کارشان مطالعه جامعه آمریکاست قطعاً جالب‌توجه و حائز اهمیت بسیاری بود و به همین جهت بلافاصله پس از انتشار کتاب پاتنام مطالعات متعدد دیگری نیز انجام شدند که همگی به این موضوع اختصاص داشتند و هریک از زاویه‌ای به آن نگریسته بودند. سوالهای محوری این‌گونه مطالعات این بود که چرا چنین تحولی در آمریکا روی داده است، پیامدهای آن برای جامعه آمریکا چیست و چگونه می‌توان این روند افول اجتماع را متوقف و یا معکوس کرد؟ همزمان، در بیرون از آمریکا نیز موج بزرگی از مطالعات مشابه به راه افتاد.

بیان مسئله

جوامع مختلفی، افول اجتماع را تجربه کرده‌اند. ایران هم از این روند تقریباً عمومی برکنار نبوده است. یافته‌های پیمایش‌های متعددی که در چند دهه اخیر در ایران انجام شده‌اند گویای آنند که تحولی بنیادین رخ داده است که ماحصل آن افول اجتماع^۱ در جامعه ایران است. چنان‌که شواهد به‌دست‌آمده از پیمایش‌های اجتماعی نشان می‌دهند در طول چهار دهه اعتماد عمومی در ایران رو به کاهش بوده است. افول اعتماد در حوزه‌های دیگر مثل اعتماد به حکومت و اعتماد به گروه‌های شغلی هم مشاهده می‌شود و روند نزولی طی کرده است. (نمودار ۱). در پنج دهه گذشته هم حیات انجمنی جز در برخی زمینه‌ها گسترش چندانی نداشته است. باین‌حال، همین حیات کم‌رنگ هم روند تنزلی داشته است. (نمودار ۲ و ۳) (جزئیات تفصیلی این فرایند را در کتاب مستقلی که در دست انتشار است به بحث گذاشته‌ایم). دو جنبه از این تغییر قابل تأمل است؛ یکی آن‌که این تغییر در کدام ابعاد و به چه شدتی روی داده است و دوم آن‌که این تغییر در جامعه ایران از چه زمانی آغاز شده است. به پرسش اول کم‌وبیش از نگاه‌های متفاوت پرداخته شده است و ما نیز در کتاب فوق‌الذکر به آن پرداخته‌ایم، ولی پرسش دوم مورد توجه قرار گرفته است. در این مقاله سعی کرده‌ایم تا تنها به این سؤال پاسخ دهیم که این تحول از کی آغاز شد. این سؤال را رابرت پاتنام هم در مورد افول اجتماع در آمریکا مطرح ساخته و دهه ۱۹۶۰ میلادی را به‌عنوان نقطه عطفی معرفی کرده است که از آن به بعد حیات اجتماعی در جامعه آمریکا رو به افول گذاشته است. در مورد ایران در این باره چه می‌توان گفت؟

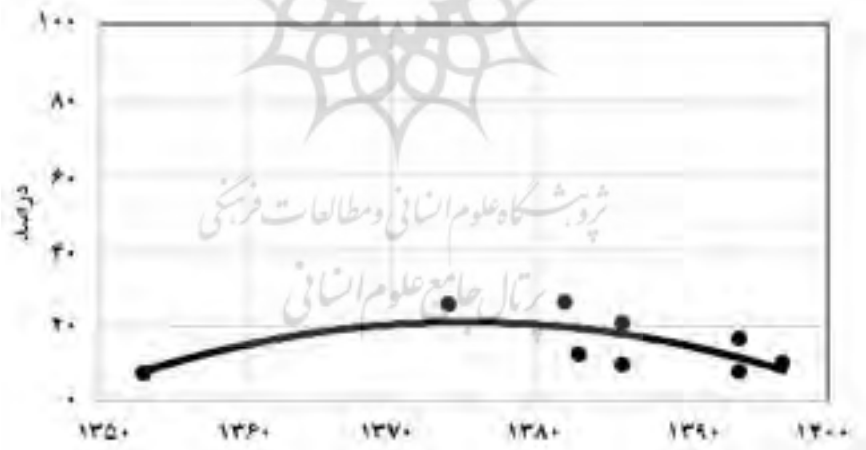
نمودار ۱: میزان اعتماد عمومی، ۱۳۵۳-۱۳۹۷

(درصد افراد با اعتماد زیاد^۰)



نمودار ۲: درصد عضویت در انجمنهای خانه و مدرسه (اولیا و مربیان).

۱۳۵۳-۱۳۹۷



پیش از پاسخ به سؤال تحقیق باید دو نکته کلی را یادآور شویم. نخست آن که تحولات اجتماعی کلان یک شبه صورت نمی گیرند. این بدین معناست که برای یافتن نقطه عطف تحولات مربوطه باید نه از سال و ماه بلکه از واحدهای زمانی و دوره‌های طولانی تری نظیر دهه استفاده کنیم. دوم آن که در شرایط نبود اطلاعات و داده‌هایی که مستقیماً برای سنجش پدیده‌های موردنظرمان به کار گرفته شده‌اند، ناچاریم بر داده‌های غیرمستقیم تکیه کنیم و از لابلای آنها پاسخ سؤال خود را بجوییم. همین امر هم موجب می شود که در بحث از یافته‌ها با قطعیت کمتر و احتیاط بیشتری سخن بگوییم و قضاوت نهایی را به زمانی موکول کنیم که داده‌های بیشتر و قابل اعتمادتری در اختیار داشته باشیم.

با وجود همه محدودیتهای فوق، اما به نظر می رسد که نقطه عطف قابل تشخیصی را می توان برای تحول وضعیت اجتماع در ایران مطرح کرد و آن یک دوره ۱۵-۱۰ ساله است که از میانه دهه ۱۳۶۰ شروع می شود و تا پایان دهه ۱۳۷۰ ادامه می یابد، اما نشانه‌های برخی از جنبه‌های این تحول را تا میانه دهه ۱۳۸۰ نیز می توان مشاهده کرد. جلوه‌های این تحول را در زمینه‌های مختلفی می توان دید که در مقاله به آن اشاره خواهیم کرد.

چارچوب مفهومی

از آنجا که قصد ما در این مطالعه صرفاً ارائه یک نظریه کلی در مورد گاهشمار روند افول اجتماع در ایران است و نه بررسی جامع مفهوم اجتماع و کارکردهای آن، چارچوب مفهومی مطالعه چارچوبی حداقلی و صرفاً وسیله‌ای برای سازمان دادن داده‌های مورد استفاده بوده است که به آن چارچوب مفهومی سازمان بخش^۱ گفته می شود. در این چارچوب دو مفهوم بنیادین «اجتماع» و «افول اجتماع» استفاده شده است. مفهوم «اجتماع» را به همان معنای مورد نظر اتزیونی^۲ به کار برده ایم: «آنچه من در نحوه کاربرد واژه اجتماع می بینم ناظر بر

1. organizing principles

2. Etzioni

دو چیز است: نخست، شبکه‌ای از روابط عاطفی میان گروهی از افراد که اغلب به صورت ضربداری همدیگر را تقویت می‌کنند؛ و دوم، نوعی تعهد و پابندی به مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها و معانی مشترک...» (اتزیونی، ۲۰۰۱). بر این اساس، «افول اجتماع» به وضعیتی دلالت دارد که پیوندهای اجتماعی سست و حیات اخلاقی دچار زوال شده است. چنین وضعیتی به صورتهای مختلف بروز می‌کند.

برای بیان افول اجتماع از داده‌های مرتبط با جرایم و پرونده‌های قضایی و داده‌های مرتبط با ذهنیت جمعی مثل نام‌گذاری کودکان یا صورتهای فرهنگی مثل شعر یا خاطرات استفاده کرده‌ایم. داده‌های مربوط به جرائم به این دلیل مورداستفاده قرار گرفته‌اند که رابرت پاتنام در کتاب خود در مورد آمریکا معتقد است که بین قوت اجتماع و سرانه تعداد وکیلان در یک جامعه همبستگی منفی وجود دارد؛ بدین معنا که هرچه قدرت اجتماع بیشتر افول کند بر تعداد وکیلان افزوده می‌شود و این افزایش به این معناست که افراد جامعه قادر به حل مشکلات خود از طریق مکانیسمهای غیررسمی و مبتنی بر تفاهم متقابل و گذشت نیستند و لذا ناچار شده‌اند که به مکانیسمهای رسمی حقوقی و قضایی روی بیاورند. طبعاً در این کار خدمات وکیلان و کارگزاران مسائل حقوقی بیشتر مورداستفاده قرار می‌گیرند. یک مثال روشنگر از جامعه ایران را می‌توان این پدیده دانست که در گذشته در برخی از روستاها و شهرهای کوچک ایران رسم بر این بود که اختلاف‌نظر در مورد فرد متهم به سرقت از طریق قسم دادن فرد فیصله می‌یافت؛ به این شکل که فرد مورد اتهام در حضور جمعی از بزرگان و ریش‌سفیدان خانواده‌های مرتبط سوگند یاد می‌کرد که چنین کاری را نکرده است و همین برای رفع اتهام از وی کفایت می‌کرد. این مکانیسم با وضعیت اخلاقی و مذهبی جامعه ارتباط وثیقی داشت، چراکه طرفین ماجرا از یک‌سو احتمال دروغ گرفتن فرد متهم را بسیار پایین می‌دانستند و از سوی دیگر معتقد بودند که در صورت انجام قسم دروغین توسط متهم پیامدهای این عمل غیر صادقانه به شکل بلیه‌ای آسمانی دیر یا زود دامن او را خواهد گرفت.

طبعاً در شرایطی که هم فضیلت اخلاقی راست‌گویی رو به افول گذاشته باشد و هم اعتقادات مذهبی دچار سستی شده باشند (چنانکه پیمایشهای متعددی این را نشان داده‌اند)، چنین مکانیسمی دیگر قابلیت اجرایی و اعتبار ندارد و لذا فیصله موضوع باید از طریق شکایت به دستگاه قضایی و گشودن یک پرونده برای آن و نیز پیگیری امر از طریق وکلا صورت گیرد. علاوه بر این، افزایش پرونده‌هایی که در آنها کسی به دیگران لطمات جانی و مالی وارد کرده است نشان می‌دهد که ترحم و همدلی در آن جامعه رو به کاهش گذاشته است.

داده‌های نوع دوم، نظیر اطلاعات مربوط به روند اقدام به خودکشی، نیز از این جهت مورد استفاده قرار گرفته‌اند که امیل دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی در کتاب کلاسیک خود به نام خودکشی، نوسانات این روندها را به نیروهای اجتماعی و از همه مهم‌تر میزان همبستگی اجتماعی ربط داده است. بنا به نظر دورکیم، در جوامع و گروه‌هایی که در آنها همبستگی اجتماعی بالاتر است تعداد خودکشیها پایین‌تر است و لذا هرگونه افزایش قابل توجهی در میزان خودکشی حاکی از تغییری چشمگیر در وضعیت همبستگی اجتماعی در سطوح پنهان جامعه است (البته در نظریه دورکیم از جنبه‌های دیگری به‌جز همبستگی اجتماعی و انواع دیگری از خودکشی نیز سخن به میان آمده است که فراتر از بحث مقاله حاضر است).

داده‌های دموگرافیک نیز به این دلیل مورد استفاده قرار گرفته‌اند که فرانسیس فوکویاما در کتاب خود به نام اعتماد آنها را به‌عنوان شاخصی برای سنجش وضعیت سرمایه اجتماعی در یک جامعه می‌داند. به‌طور مشخص، او به شاخصهایی نظیر میزان طلاق اشاره می‌کند. در این مطالعه علاوه بر میزان طلاق و ازدواج، میزان باروری و روندهای مهاجرت خارجی و داخلی را نیز مورد استفاده قرار داده‌ایم.

روش

این تحقیق در شمار تحقیقات اسنادی طبقه‌بندی می‌شود. داده‌های مورد نیاز را از منابع

و اسناد رسمی مثل سالنامه‌های آماری یا نتایج تحقیقات دیگر گردآورده‌ایم. روش تحلیل داده‌ها توصیفی است و توزیع متغیرها در طول زمان مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در این مطالعه سه نوع شاخص به کار گرفته شده‌اند: داده‌های مربوط به جرائم، داده‌های مربوط به خودکشی و بالاخره داده‌های دموگرافیک (نظیر داده‌های مربوط به ازدواج، طلاق، باروری و مهاجرت). در کنار داده‌های فوق که نوعی روندهای پاتولوژیک را گزارش می‌کنند، در این مقاله شواهد دیگری را هم مورد استفاده قرار داده‌ایم که شاید بتوان آنها را داده‌های نرم خطاب کرد، بدین معنا که این داده‌ها بیشتر ناظر بر جنبه‌های ذهنی هستند که بیشتر به شکل پدیده‌های فرهنگی خود را جلوه‌گر می‌سازند. این داده‌ها به‌طور مشخص شامل روندهای نام‌گذاری کودکان و نیز برخی اشارات اجتماعی در آثار ادبی می‌شوند.

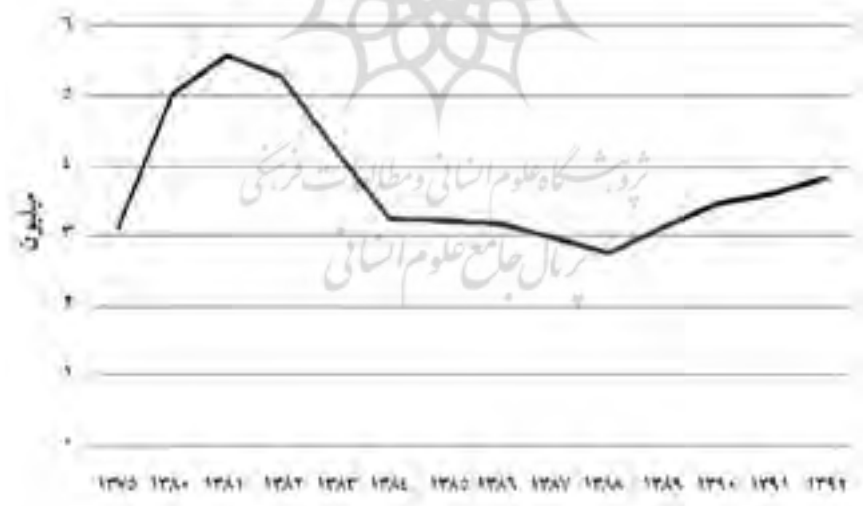
یافته‌ها

داده‌های سخت

نمودار ۴ میزان تغییرات تعداد پرونده‌های قضایی را در ایران در فاصله سالهای ۱۳۷۵-۱۳۹۲ نشان می‌دهد. همان‌طور که در نمودار مشهود است، تعداد این پرونده‌ها در فاصله سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ قوس صعودی قابل توجهی را طی کرده است، به‌طوری‌که از حدود ۳ میلیون پرونده در سال ۱۳۷۵ به نزدیک ۶ میلیون در سالهای اولیه دهه ۱۳۸۰ رسیده است. برای در یافتن معنای دقیق این تحول چند نکته را باید در نظر داشت. نخست این که این نمودار تعداد پرونده‌های مختومه را نشان می‌دهد و اگر فرض بگیریم که هرکدام از این پرونده‌ها چند سالی در جریان بررسی بوده‌اند، می‌توان این نتیجه را گرفت که نقطه شروع این تحول در سالهای آغازین دهه ۱۳۷۰ یا پیش‌تر از آن بوده است. نکته دوم این که هرچند از سالهای ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸ تعداد این پرونده‌ها ثابت بوده و یا حتی مختصری کاهش نیز یافته

است، اما واقعیت این است که شوک اجتماعی قبلی که افزایش دوره قبلی را موجب شده در فاصله چند سال برطرف نمی‌شود و تا مدتها شتاب خود را حفظ می‌کند؛ و بالاخره نکته سومی که احتمال بازگشت اجتماع به وضعیت سابق را منتفی می‌کند این است که روند این پرونده‌ها از سال ۱۳۸۸ مجدداً سیر صعودی در پیش گرفته است. با توجه به این نکات می‌توان روند گزارش شده در نمودار ۴ را به معنای نشانه‌ای از تحولی بزرگ در سالهای اولیه دهه ۱۳۷۰ به شمار آورد که به واسطه آن جامعه از توانایی حل مشکلات خود به طریق اجتماعی و غیررسمی عاجز شده و در نتیجه به‌طور روزافزونی به دستگاه قضایی روی آورده است. (آمارهای قضایی را تا آخرین سالی که منتشر شده استفاده کرده‌ایم ولی از اواسط و گاه در اوایل دهه ۱۳۹۰ آمارهای جدید قضایی منتشر نشده است. هرچند برای فرضیه ما که شروع روند تغییرات از اواسط دهه ۱۳۶۰ تا اواسط دهه ۱۳۷۰ است، نبود این آمارها خدشه‌ای به استدلال اصلی وارد نمی‌کند).

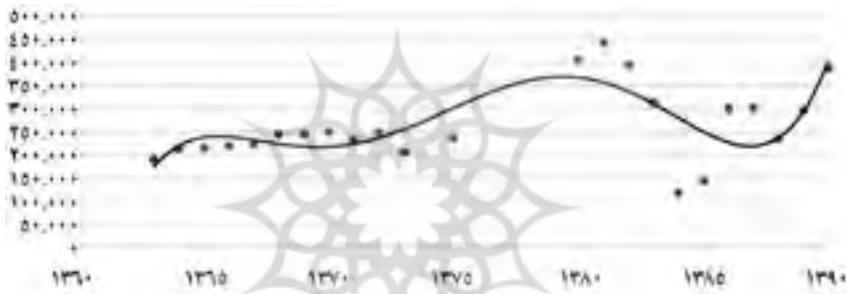
نمودار ۴: تعداد پرونده‌های مختومه در دادگاههای عمومی، ۱۳۷۵-۱۳۹۲ (میلیون پرونده)



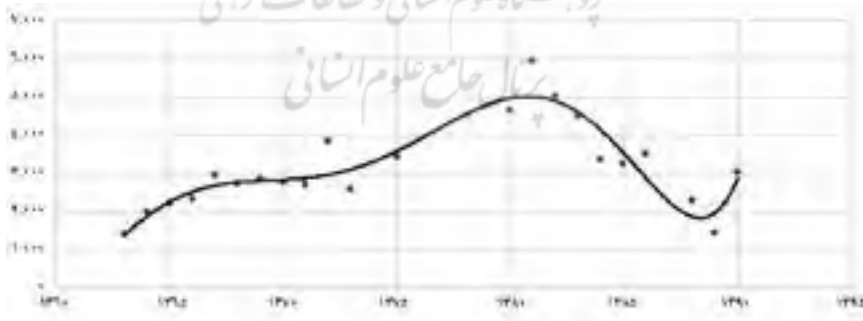
The decline of community in Iran: A chronological story

داده‌های مرتبط دیگری که نتیجه‌گیری بالا را به‌طور کلی تأیید می‌کنند مربوط به روند تغییر تعداد جرائم مختلف‌اند. در نمودارهای ۵ تا ۹ این روندها برای جرائم زیر نشان داده شده‌اند: تعداد پرونده‌های مربوط به صدور چک بلامحل، قتل عمد، ایراد ضرب و جرح، اعمال منافی عفت و مشکلات میان موجر و مستأجر. در تمامی این موارد تعداد پرونده‌ها در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ افزایشی ناگهانی را نشان می‌دهند، سپس به مدت تقریباً ده سال روندی کاهشی وجود داشته و از اواخر دهه ۱۳۸۰ مجدداً رو به افزایش گذاشته‌اند.

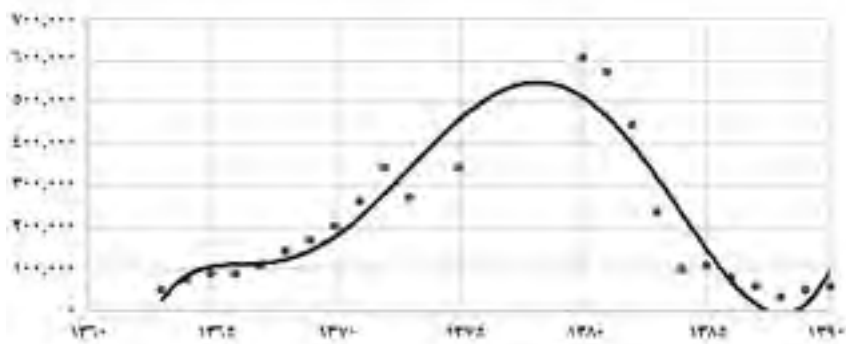
نمودار ۵: ایراد ضرب و جرح



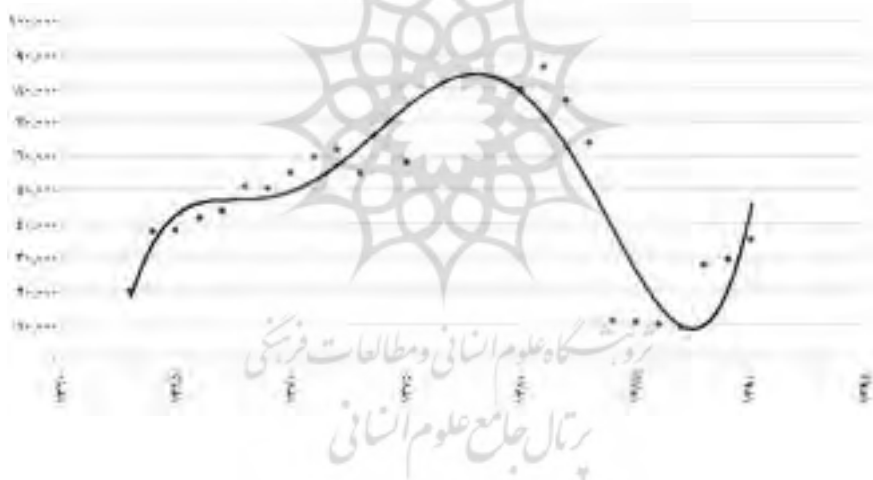
نمودار ۶: قتل عمد



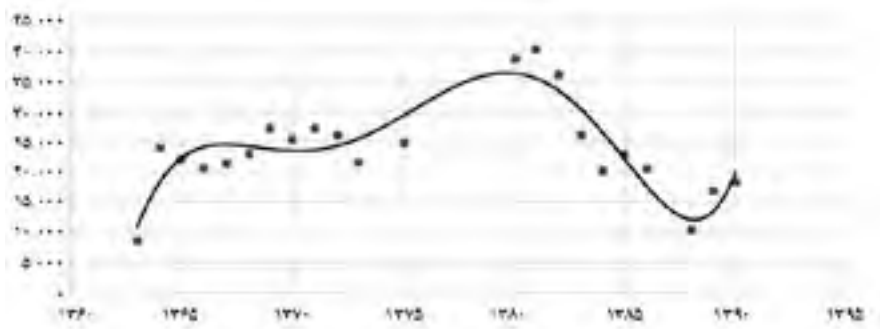
نمودار ۷: چک بی محل



نمودار ۸: اعمال منافی عفت



نمودار ۹: مالک و مستأجر

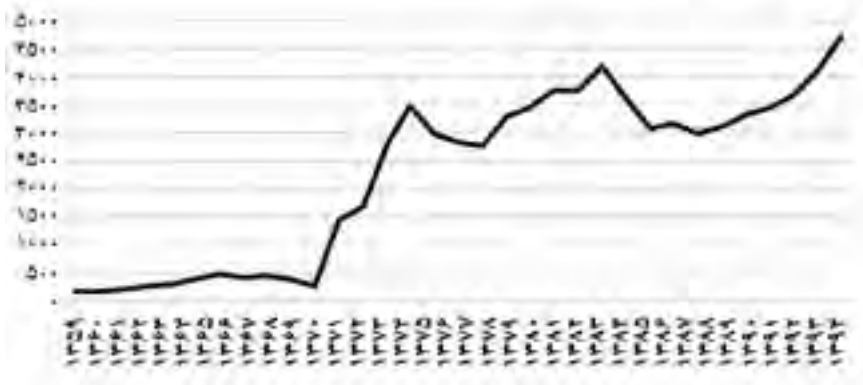


منبع داده‌های نمودارهای ۹-۵: سالنامه‌های آماری سالهای مختلف، مرکز آمار ایران

شاخص دیگری که از تحول وضع روابط اجتماعی خبر می‌دهد تغییر سالانه خودکشی‌هاست. نمودار ۱۰ نوسانات تعداد اقدام به خودکشی را برای سالهای ۱۳۵۹-۱۳۹۴ نشان می‌دهد. در اینجا نیز همچون نمودارهای پیشین، از سال ۱۳۷۰ روند افزایشی چشمگیری آغاز می‌گردد که طی آن تعداد پرونده‌های خودکشی در یک فاصله سه چهار ساله نزدیک به ده برابر می‌شوند. این روند تا سال ۱۳۸۴ همچنان صعودی است، در سالهای ۱۳۸۵-۱۳۹۰ دچار کاهش مختصری می‌شود و پس از آن مجدداً روند صعودی دیگری را آغاز می‌کند که تا ۱۳۹۴ یعنی آخرین سالی که داده‌های آن موجود است ادامه می‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نمودار ۱۰: تعداد پرونده های تشکیل شده در مورد اقدام به خودکشی، ۱۳۹۴-۱۳۵۹

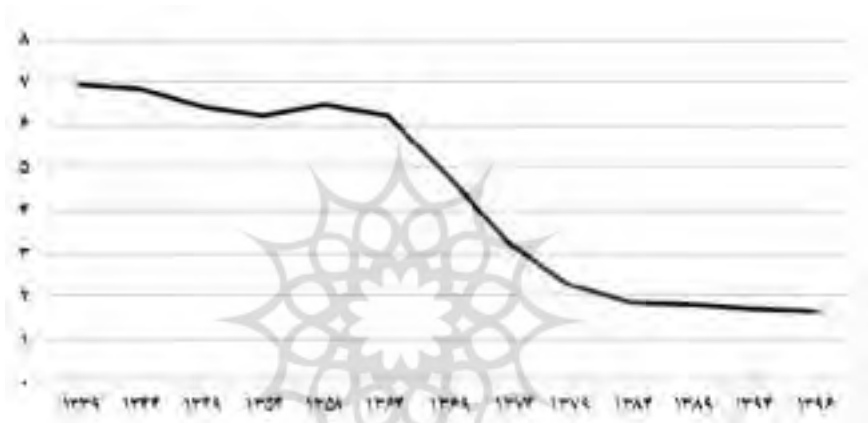


منبع: نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، معاونت طرح و برنامه و بودجه، اداره آمار

شاخص دیگری که تحولات آن نوعی هم‌زمانی را با روندهای بالا نشان می‌دهد تحول میزان باروری عمومی در جمعیت است. این شاخص که معرف تعداد متوسط فرزندان متولدشده به ازای هر یک زن در جامعه است، می‌بایست که در حدود ۱/۲ باقی بماند تا جمعیت بتواند خود را بازتولید کند. همان‌طور که نمودار ۱۱ نشان می‌دهد، این رقم در ایران در حدود سال ۱۳۶۴ بیش از ۶ بود که یکی از بالاترین رقم‌های موجود در جهان محسوب می‌شد. به فاصله یک دهه این مقدار به حدود ۳ تنزل یافته و در دهه بعدی به رقم ۱/۱ رسیده است که رقمی بسیار پایین‌تر از سطح بازتولید جمعیتی سابق‌الذکر است. به بیان دیگر، میزان باروری عمومی در ایران در فاصله ۱۳۸۵-۱۳۶۵ به کمتر از یک‌سوم رقم اولیه کاهش یافته است. این کاهش چشمگیر تنها تغییری دموگرافیک نیست، بلکه از تغییرات عمیق دیگری به لحاظ سبک زندگی، میزان تحصیلات و اشتغال زنان، شهرنشینی، وضعیت اقتصادی کشور و بالاخره تغییر توجه از زندگی اجتماعی به سوی خانواده‌های هسته‌ای کوچک حکایت می‌کند. خانواده‌های کوچک‌تر هم در درون خود حجم روابط اجتماعی کمتری دارند و هم در ادامه و پس از ورود اعضای آن به جامعه بزرگ‌تر؛ و از این هر دو جهت به کاهش حجم

پیوندهای اجتماعی منجر شده‌اند. البته یکی از دلایل کاهش تعداد فرزندان توجه والدین به کیفیت رشد و پرورش فرزندان و به خصوص توجه به مسئله تحصیلات آنهاست؛ اما همین هم به نوبه خود در دهه‌های بعدی، از طریق تسهیل مهاجرت آنان به خارج از کشور، تأثیر فزاینده‌ای بر افول اجتماع در ایران گذاشته است.

نمودار ۱۱: تغییرات میزان باروری عمومی، ۱۳۹۶-۱۳۳۹

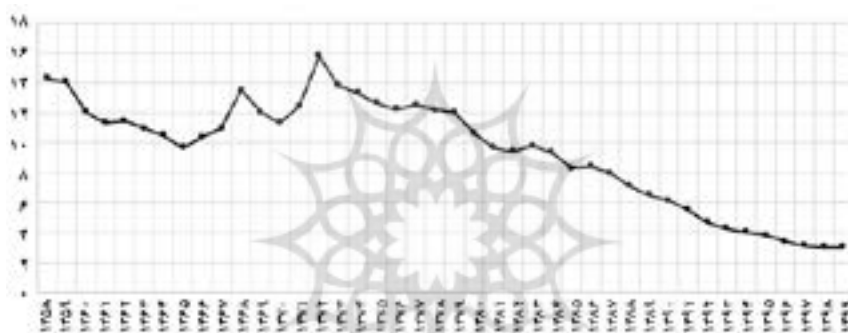


منبع داده‌ها: دفتر جمعیت بانک جهانی

نمودار ۱۲ نیز جنبه مرتبط دیگری از این تحول را نشان می‌دهد. فرانسیس فوکویاما در کتاب اعتماد خود نرخ طلاق را به عنوان یکی از شاخصهای افول اجتماعی به کار می‌گیرد. استدلال او این است که افزایش این نرخ به شکل چشمگیر نشانه کاهش توانایی افراد به همزیستی با یکدیگر و حل مسائل خود به طریق مؤثر است. به علاوه، فرزندان که در چنین خانواده‌هایی رشد می‌کنند نیز از محیط مساعدی برای رشد روابط و روحیه اجتماعی خود برخوردار نیستند. داده‌های نشان داده شده در نمودار ۱۲ نسبت تعداد سالانه ازدواج به تعداد سالانه طلاق را در ایران در فاصله چهار دهه از ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۹ گزارش می‌کنند. این نمودار

گویای آن است که تا اوایل دهه ۱۳۷۰ این میزان نوساناتی داشته و کم‌وزیاد شده است، اما از آن زمان به بعد مستمراً سال بعد از سال دچار کاهش شده تا جایی که از رقم نزدیک به ۱۶ در سال ۱۳۷۲ به رقم ۳ در سال ۱۳۹۹ رسیده است. این بدین معناست که در سال پایانی در مقابل هر سه ازدواج یک طلاق صورت گرفته است. نکته قابل توجه در این زمینه این که شروع روند نزولی در نمودار ۹ از اوایل دهه ۱۳۷۰ است که نوعی هم‌زمانی با روندهای دیگر مورد بحث در این مقاله را نشان می‌دهد.

نمودار ۱۲: نسبت ازدواج به طلاق، ۱۳۵۸-۱۳۹۹



منبع داده‌ها: دفتر آمار و احوال جمعیتی و مهاجرت، سازمان ثبت‌احوال کشور

<https://b2n.ir/h40871>

مهاجرت به خارج نیز از جمله نشانه‌هایی است که می‌تواند از تحولاتی در عمیق‌ترین لایه‌های حیات اجتماعی خبر دهد. هرچه پیوندهای اجتماعی در میان افراد جامعه‌ای قوی‌تر باشند و میزان دل‌بستگی آنان به سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند مستحکم‌تر، باید انتظار داشت که میزان مهاجرت افراد از آن جامعه نیز به همان نسبت پایین‌تر باشد. نمودار ۱۳ میزان خالص مهاجرت را برای ایران در فاصله سالهای ۱۳۲۹-۱۳۹۹ گزارش می‌کند. این شاخص تفاوت تعداد افرادی را که به ایران وارد و یا از آن خارج شده‌اند نشان می‌دهد. مقادیر مثبت حاکی از مهاجرت بیشتر به داخل و مقادیر منفی حاکی از مهاجرت بیشتر به خارج است.

نمودار دو تغییر چشمگیر را نشان می‌دهد: افزایش چشمگیر مهاجران به داخل در سالهای دهه ۱۳۶۰ که عمدتاً ناشی از ورود مهاجران افغانستانی و عراقی به کشور است و افزایش چشمگیر مهاجران به خارج در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ که ناشی از مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور است. در دهه‌های بعدی نیز مقدار مهاجرت به خارج همچنان بیشتر از کسانی بوده که به کشور وارد شده‌اند. در اینجا نیز باید این نکته را مدنظر داشت که برنامه‌ریزی برای مهاجرت معمولاً چند سالی طول می‌کشد و لذا تصمیم به مهاجرت و شروع اقدام برای تحقق آن می‌بایست در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ شتاب ویژه‌ای گرفته باشد تا چنین افزایشی را در نیمه اول دهه ۱۳۷۰ تولید کند.

نمودار ۱۳: خالص نرخ مهاجرت به و از ایران

(مهاجرت به داخل منهای مهاجرت به خارج تقسیم بر کل جمعیت)، ۱۳۲۹-۱۳۹۹

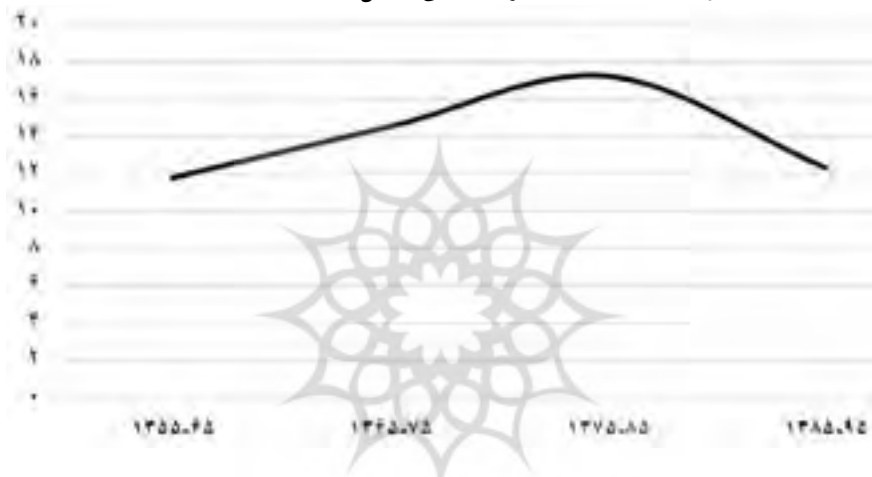


Source of Data: United Nations, Department of Economic and Social Affairs, Population Division (2017).

علاوه بر مهاجرت به خارج، روند مهاجرت‌های داخلی نیز از بروز تحولی بزرگ در فاصله ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵ خبر می‌دهد. نمودار ۱۴ تعداد کسانی را که از شهر خود به شهرهای دیگر

مهاجرت کرده‌اند به‌عنوان درصدی از کل جمعیت گزارش می‌کند. بر اساس این داده‌ها، در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۷۵ نرخ مهاجرت با سرعت بیشتری رو به افزایش گذاشت و یک دهه بعد به رقم چشمگیر ۲/۱۷ درصد رسید. این رقم گویای آن است که نزدیک به یک‌ششم جمعیت کل کشور را در این دهه مهاجران داخلی تشکیل می‌داده‌اند؛ مهاجرانی که روابط اجتماعی دیرینه خود را پشت سر گذاشته و زندگی جدیدی را در شهر بزرگی از نو آغاز کرده‌اند.

نمودار ۱۴: درصد مهاجران داخلی به کل جمعیت، ۱۳۹۵-۱۳۵۵



منبع داده‌ها: اطلاعات سرشماریهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵، مرکز آمار ایران

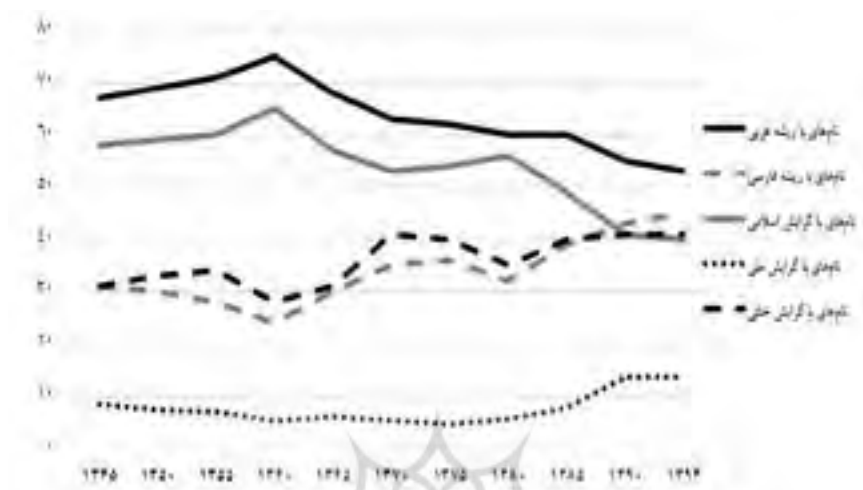
داده‌های نرم

مجموعه داده‌های فوق را شاید بتوان داده‌های سختی تلقی کرد که بروز تحولی بنیادین در زیرساخت اجتماعی-فرهنگی جامعه را نشان می‌دهد. تحول فوق را می‌توان در مجموعه‌ای از داده‌های دیگر - که آنها را داده‌های نرم می‌نامیم - نیز می‌توان مشاهده کرد. این داده‌های عمدتاً خصلت فرهنگی و یا ادبی-هنری دارند، اما از تغییری در لایه‌های پنهان‌تر اجتماعی حکایت می‌کنند. به‌عنوان یک نمونه از چنین شاخصهایی می‌توان به الگوها و روندهای

مربوط به نام‌گذاری کودکان اشاره کرد (نمودار ۱۵). در مطالعه‌ای که توسط عباس عبدی (۱۳۹۶) انجام شده است نشان داده شده است که در سالهای اولیه پس از انقلاب ۱۳۵۷ گرایش روبه رشدی در جهت استفاده از اسامی مذهبی و عربی در تهران وجود داشته است؛ اما این گرایش از سال ۱۳۶۰ تغییر جهت چشمگیری را به سوی استفاده از اسامی غیرمذهبی، ملی، غیرعربی و با ریشه‌های فارسی نشان می‌دهد. این گرایش در دهه‌های بعد نیز با شدت بیشتری ادامه می‌یابد. این روندها به دو شکل می‌توانند بر میزان قوت اجتماع در ایران تأثیر بگذارند. نخست، به نظر می‌رسد جامعه ایران یکدستی فرهنگی نسبی‌ای را که در سالهای اولیه دهه ۱۳۶۰ داشته از دست داده است و در میانه سالهای دهه ۱۳۹۰ به دو بلوک فرهنگی عمده تقسیم شده که یکی بیشتر متمایل به یک «فرهنگ سنتی مذهبی» و دیگری متمایل به نوعی «فرهنگ باستان‌گرایانه» است. این وضعیت دوقطبی (پولاریزاسیون) فرهنگی می‌تواند به‌طور بالقوه میزان تعامل و پیوندهای اجتماعی را میان دو گروه کاهش دهد. دوم، با توجه به سیاستهای رسمی دولتی برای ترویج «فرهنگ سنتی مذهبی» و نامگذاریهای برخاسته از این فرهنگ، این حالت دوگانگی می‌تواند از محدوده فرهنگی فراتر رفته و به نوعی دوگانگی سیاسی میان بخشهای مختلف جمعیت نیز منجر شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نمودار ۱۵: روند تغییر نامهای انتخابی برای کودکان، ۱۳۹۵-۱۳۴۵



منبع: بر اساس داده‌های کتاب عبدی (۱۳۹۶)، تحول نام‌گذاری کودکان تهرانی: ۱۳۹۴-۱۳۷۵

از جمله نشانه‌های دیگری که می‌تواند ما را در یافتن زمان وقوع این تحول اجتماعی بزرگ یاری دهد مطالبی است که نه توسط متخصصان علوم اجتماعی بلکه توسط افرادی تولید شده است که در زمینه‌های مربوط به هنر و ادبیات کار می‌کنند. نمونه یکی از این گونه مطالب را می‌توان در کتاب خاطرات شاهرخ مسکوب با عنوان روزها در راه (۱۳۷۹) یافت. در این خاطرات وی فضای جامعه ایران را در سال ۱۳۵۷ و دوران انقلاب چنین توصیف می‌کند: «هرگز چنین تهرانی ندیده بودم. این شهر زشت، کج‌خلقی و آشفته، شادترین، مهربان‌ترین و کامروا ترین شهر دنیا بود و مردمش همه با هم رفیق شده بودند.» (ص. ۳۳). در جای دیگری در مورد همان زمان می‌نویسد: «چون حجاب ترس در میانه نیست رابطه مردم با همدیگر بهتر شده است، به هم اعتماد پیدا کرده‌اند و در زمینه مشکلات اجتماعی در برابر دشمن مشترک و دستگاه دولت و ارتش به همدیگر کمک می‌کنند. در محله‌ها، انجمنهای جوانان و فروشگاههای اسلامی و پخش نفت نمونه‌هایی از این روحیه تازه است. آن مناسبات

خشمگین گرگانه در رانندگی آرام‌تر و تاندازه‌ای دیگرگونه شده است.» (ص. ۴۹). او پس از ده سال دوری از ایران و زندگی در فرانسه، در سال ۱۳۶۸ به ایران بازمی‌گردد و خود را در تهرانی بسیار متفاوت می‌یابد: «در ما چیزی تغییر کرده. در ایران آدم حس می‌کند همه چیز عوض شده» (ص. ۴۷۱). در بخش دیگری از توصیف خود از تغییر وضعیت می‌نویسد: «در تهران چیزی که بعد از یکی دو روز توجه را جلب می‌کرد، این خشم و ستیزه‌جویی مردم بود. انگار همه با هم قهرند؛ و همه در حال تجاوز به حق دیگری هستند و در این راه تا آنجا پیش می‌روند که حق زندگی - اولیه‌ترین حق را نه از دیگری بلکه حتی از خودشان سلب می‌کنند... رفتار اجتماعی مردم خیلی عوض شده. همیشه از این بابت پیامی می‌لنگید. حال انگار دیگر پاک فلج شده‌ایم ... در این کشتی شکسته هرکسی فقط و فقط در تقلاي نجات خود است» (ص. ۴۶۹-۴۶۸). در سالهای پایانی جنگ که شهر تهران هدف حملات موشکی ارتش صدام حسین قرار گرفته بود و تعداد زیادی از شهروندان تهرانی مجبور به ترک شهر شده بودند، نیز مسکوب اوضاع را چنین توصیف کرده بود:

«شنیده‌ام مردمی که از ترس بمباران و موشک‌باران به اطراف تهران فرار می‌کنند، در دهات با اطاق و پستو و طویله شبی هزار تومان روبرو می‌شوند. یک می‌گفت چادر شبی ... رقمی گفت که به هیچ حال باورکردنی نیست. انگار مثل کفتار در کمین جنازه پهلویی هستیم. جنگ و مرگ مرا نگران می‌کند؛ اما بدتر از آن از چیزی که وحشت می‌کنم و مهره پشتم یخ می‌زند، این خلق و خوی ماست. چرا این جور شده ایم، چرا این جور هستیم. مردمی که به اینجا برسند آیا می‌توانند به‌عنوان یک ملت زنده بمانند؟ دیوانگان گرسنه‌ایم؟ مستی دیوانه ... آدمیزاد چیز عجیبی است، لایه‌ای از اخلاق، آیین و آداب، تمدن، نهادهای اجتماعی و ... آن زیر آتشفشانی از غرایز درنده بهیمی. امان از وقتی که آن لایه را پس بزنند و ازدهای خفته اعماق بیدار شود.» (مسکوب، ۲۰۰۰)

اشعار سروده شده در این سالها نیز تحولات عمیق در لایه‌های زیرین اجتماع را منعکس می‌کنند. یکی از این اشعار شعر نسبتاً بلندی است - تحت عنوان «مردابها و آبها» - که توسط سید حسن حسینی شاعر شناخته‌شده انقلاب در سال ۱۳۷۴ سروده شد (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰۹-۳۱۶). این شعر به‌خوبی از تحولی در زیرپوست جامعه خبر می‌دهد که مضمون آن افول پیوندهای اجتماعی، ارزشهای اخلاقی انسان دوستانه، محبت، مسئولیت‌پذیری مقامات دولتی و در مقابل، اهمیت یافتن منافع فردی و فرصت‌طلبی و فرد-محوری است. ابیاتی از شعر مذکور که بیشترین اشاره را به مطالب موردبحث ما دارند در زیر می‌آوریم:

ماجرا این است: کم‌کم کمیت بالا گرفت
جای ارزشهای ما را عرضه کالا گرفت
احترام «یا علی» در ذهن بازوها شکست
دستِ مردی خسته شد، پای ترازوها شکست
فرق مولای عدالت بار دیگر چاک خورد
خطبه‌های آتشین متروک ماند و خاک خورد
زیر بارانهای جاهل، سقف تقوا نم کشید
سقفهای سخت، مانند مقواً نم کشید
با کدامین سحر، از دلها محبت غیب شد؟
ناجوانمردی هنر، مردانگیها عیب شد؟
آتشی بی‌رنگ در دیوان و دفترها زدند
مُهرِ «باطل شد» به روی بال کفترها زدند
اندک‌اندک قلبها با زرپرستی خو گرفت
در هوای سیم و زر گنجدید و کم‌کم بو گرفت
غالباً قومی که از جان زرپرستی می‌کنند

زمره بیچارگان را سرپرستی می‌کنند
سرپرست زرپرست و زرپرست سرپرست
لنگی این قافله تا صبحگاه محشر است
از همان آغاز، دست کج رویها پا گرفت
روح تاجر پیشگی در کالدها جا گرفت
کارگردانان بازی، باز با ما جر زدند
پنج نوبت را به نام کاسب و تاجر زدند
روزگار کینه پرور، عشق را از یاد برد
باز چون سابق کلاه عاشقان را باد برد
از زمین خنده، خار اخم بیرون می‌زند
خنده انگار از شکاف زخم بیرون می‌زند
طعم تلخی دایر است و قندها تعطیل محض
جز به ندرت دفتر لبخندها تعطیل محض
خنده‌های گاه‌گاه انگار ره گم کرده‌اند
یا که حق هقها تقیه در تبسم کرده‌اند
منقرض گشته است نسل خنده‌های راستین
فصل، فصل بارش اشک است شط آستین
آنچه این نسل مصیبت‌دیده را ارزانی است
پوزخند آشکار و گریه پنهانی است
مثل یک بیماری مرموز در باغ و چمن
خنده‌های از ته دل، ریشه‌کن شد، ریشه‌کن
الغرض با ماله غم، دست بنایی شگفت
ماهرانه حفره لبخندها را گل گرفت

اشکهای نسل ما اما حقیقی می‌چکند
از نگین چشمهای خون، عقیقی می‌چکند
ماجرا این است: مردار تفرعن زنده شد
شاخه‌های ظاهراً خشکیده از بن، زنده شد
آفتابی نامبارک نفسها را زنده کرد
بار دیگر ازدهای خشک را جنبده کرد
از شما می‌پرسم آن شور اهورایی چه شد؟
شوق معراج و خیال عرش پیمایی چه شد؟
پشت این ویرانه‌های ذهن، شهری هست؟ نیست
زهر این دلمردگی را پادزهری هست؟ نیست
هان، کدامین فتنه دکان وفا را تخته کرد؟
در رگ ایمان ما خون صفا را لخته کرد
هان چه آمد بر سر شفافی آینه‌ها؟
از چه ویران شد ضمیر صافی آینه‌ها؟
شور و غوغای قیامت در نهان ما چه شد؟
ای عزیزان! «رستخیز ناگهان» ما چه شد؟
دشت دلهامان چرا از شور «یا مولا» فتاد؟
از چه تشنه انتظار ما از آن بالا فتاد؟
پیش چشمم باغهای تشنه را سر می‌برند
شاخه‌هایی سرخ از نخلی تناور می‌برند
خارهای کینه قصد نوبهاران می‌کنند
روی پل تابوتها را تیرباران می‌کنند

در همین چارچوب، قیصر امین پور (۱۳۷۵) هم در برخی از اشعاری که در نیمه اول دهه

۱۳۷۰ سروده است، نشانه‌های تحولی را هم در رابطه میان مردم و حکومت و هم در رابطه مردم با یکدیگر، به دست می‌دهد:

خدا پر داد تا پرواز باشد	گلویی داد تا آواز باشد
خدا می‌خواست باغ آسمانها	به روی ما همیشه باز باشد
خدا بال‌وپر و پروازشان داد	ولی مردم درون خود خزیدند
خدا هفت آسمان باز را ساخت	ولی مردم قفس را آفریدند
پس از کشف قفس، پرواز پژمرد	سرودن بر لب بلبل گره خورد
کلاف لاله سردرگم فرو ماند	شکفتن در گلوی گل گره خورد
چرا مردم قفس را آفریدند؟	چرا پروانه را از شاخه چیدند
چرا پروازها را پر شکستند؟	چرا آوازاها را سر بریدند؟
چرا لبخند گل پرپر شد و ریخت؟	چه شد آن آرزوهای بهاری؟
چرا در پشت میله خط‌خطی شد	صدای صاف آواز قناری؟
چرا نیلوفر آواز بلبل	به پای میله‌های سرد پیچید؟
چرا آواز غمگین قناری	درون سینه‌اش از درد پیچید؟
چرا لای کتابی، خشک کردند	برای یادگاری پیچکی را؟
به دفترهای خود سنجاق کردند	پر پروانه و سنجاقکی را؟

بحث

شواهد موجود حکایت از تحولی بنیادین در ارکان روابط اجتماعی و فضای فرهنگی جامعه ایرانی در دهه‌های گذشته می‌کند. در این مقاله تلاش کردیم تا زمان آن تحول بنیادین را از خلال اطلاعات موجود دریابیم. یافته‌های ارائه‌شده در این مقاله حاکی از آن است که چنین تحولی در فاصله یک و نیم تا دو دهه‌ای روی داده است که از نیمه دهه ۱۳۶۰ آغاز می‌شود و تا اواسط دهه ۱۳۸۰ ادامه می‌یابد. دانستن این نکته از این جهت اهمیت دارد که گاه افراد مختلف و به خصوص آنها که در سنین میان‌سالی یا سالخوردگی هستند، از تغییر رفتار و روحیه دیگران شکایت می‌کنند و با درکی فردی از تغییر افراد سعی می‌کنند تا راه‌حلی فردی نیز برای آن مسئله بیابند. اینها از زمره همان پدیده‌هایی هستند که سی. رایت میلز، جامعه‌شناس فقید آمریکایی، آنها را مشکلات شخصی و فردی نامیده و تأکید داشت که درک درست این مشکلات زمانی روی می‌دهد که بتوانیم آنها را با مسائل بزرگ‌تر اجتماعی پیوند دهیم. مطالب این مقاله نیز به ما نشان می‌دهد که تغییرات رفتاری و نگرشی افراد اطراف ما تنها محصول تصمیم شخصی خود آنها نبوده و نتیجه روندها و نیروهای اجتماعی بزرگ‌تری هستند. تنها در این صورت است که می‌توان برای چنین مشکلاتی راه‌حلهای اجتماعی پیدا کرد.

شناختن روندهای فوق‌الذکر از این جهت اهمیت دارد که بیشتر مباحثی که در دهه‌های اخیر در مورد تحولات ایران صورت گرفته، مستقیم و غیرمستقیم، به موضوعات سیاسی و دولت ربط داده شده‌اند و آنچه در این مطالعات و بحثها مورد غفلت قرار گرفته تحول بنیادین و گسترده‌ای است که در لایه‌های زیرین جامعه در جریان بوده است. ما این تحول را «افول اجتماع» نامیده‌ایم. به‌طور خلاصه مضمون عمده این تحول را می‌توان تضعیف شدید و از دست رفتن پیوندهای اجتماعی‌ای دانست که ستونهای مختلف جامعه را در کنار هم برپا

نگاه می‌دارند و یا می‌توان آنها را به ملاتی تشبیه کرد که سنگها و آجرهای بنای اجتماعی را به هم متصل نگاه می‌دارد و یا به روغنی که موجب ادامه کار کرد روان چرخ‌دنده‌های ماشین اجتماع است. این تحول، پیکره اجتماع را از درون متحول کرده و هویت متفاوتی به جامعه ایرانی داده است؛ اما به دلیل آن‌که این تحول به مدتی طولانی و در زیر پوست جامعه در جریان بوده است به آسانی به چشم نیامده است.

نمونه‌های چنین تحولی را در جوامع دیگر نیز می‌توان دید، مثلاً در جامعه آمریکا از دهه ۱۹۶۰ به بعد؛ اما شاید بارزترین و شبیه‌ترین نمونه به آنچه در ایران روی داده تحولی باشد که در دهه ۱۹۶۰ در استان کبک کانادا صورت گرفت و با نام «انقلاب خاموش» از آن یاد می‌شود. در جریان این انقلاب خاموش مجموعه‌ای از تحولات عمیق نهادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی همزمان با هم صورت گرفتند که نتیجه آن شکل‌گیری کبک مدرنی بود که با کبک پیشین تفاوت‌های ماهوی داشت... در پی افول اجتماع، اقتصاد کبک نیز رو به انحطاط گذاشت و مشکلات سیاسی و اجتماعی متعدد دیگری نیز یکی پس از دیگری سر بر آوردند. این انقلاب خاموش خبر خوبی برای جامعه ایران نیست، چراکه در نتیجه آن جامعه ظرفیتهای بزرگی را از دست داده است. ادامه این مسیر ادامه حیات جامعه را به‌مثابه جامعه مختل کرده و امکان کارکرد آن به‌مثابه یک دولت-ملت را روزبه‌روز بیشتر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در چنین حالتی زندگی اجتماعی به صورتهای ماقبل مدرن خود یعنی نظامهای قبیلگی و ملوک‌الطوایفی برمی‌گردد. چنین احتمالی با نیروی دیگری هم تقویت می‌شود و آن نیروهای جهانی است. با آن‌که روند اصلی حاکی از «افول اجتماع» است ولی به این معنا نیست که جامعه نسبت به این وضعیت واکنشی نشان نمی‌دهد. واکنشهایی که گروههای مختلف اجتماعی به مداخله‌های زیان‌بار زیست‌محیطی نشان می‌دهند، یا تلاش جمعی برای حقوق صنفی، همیاری در شرایط بحران و بلایای طبیعی و بسیاری دیگر از همکاریهای جمعی که برای حل و فصل مشکلات زندگی روزمره روی می‌دهد، حاکی از آن است که در برابر روند اصلی، صورتهای

تازه‌ای از همبستگی اجتماعی هم در حال شکل‌گیری و رشد است. با آنکه «افول اجتماع» روند غالب است ولی این تحولات هنوز به مرحله بازگشت‌ناپذیر نرسیده‌اند و لذا هنوز هم می‌توان برای آنها چاره‌ای اندیشید و حیات اجتماعی را در ایران احیا کرد. انجام این کار، اما مستلزم وقوف کامل به مسیر این تحولات، اراده‌ای خلل‌ناپذیر برای تغییر جریان این تحولات و بالاخره بسیج تمامی نیروها در جهت انجام این کار است.



- Aminpour, Qaisar. 1996. *According to Parasito*. Tehran: Zalal Publishing.
- Fukuyama, Francis., 2021, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*, Translated by Seyed Alireza Beheshti Shirazi. Tehran: Rozaneh Publishing.
- Hosseini, Hassan 1999. *Excerpts from the poem War and Holy Defense*, Tehran: Surah Mehr Publications.
- Abdi, Abbas 2017. *Transformation of Tehran children's enrollment: 1375-1395*. Tehran: Institute of Culture, Art and Communication (Ministry of Culture and Islamic Guidance)
- Shahrokh Meskoob., 2000. *Days on the Road*, Volume II. Paris: Khavaran Publications.
- *Statistical Center of Iran*. Census of population and housing in different years.
- *Statistical Center of Iran*. Statistical yearbooks in different years.
- Durkheim, Émile. (1897) 2013. *Suicide: A Study in Sociology*. New York: The Free Press.
- Etzioni, Amitai. 2001. "Review: Is Bowling Together Sociologically Lite?" *Contemporary Sociology* 30 (3): 223-224. <http://www.jstor.org/stable/3089233>
- Putnam, Robert D. 2000. *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*, New York: Simon and Schuster.
- Tocqueville, Alexis de. 1956 [1840]. *Democracy in America*, vol. II. New York: Alfred A. Knopf.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی